

## نیاز بشر به جهان بینی دینی از دیدگاه قرآن کریم

حجت الاسلام والمسلمین سید رضا اسحاق نیا

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین سید رضا حسینی اسحاق نیا در سال 1342 در خانواده‌ای مذهبی در خراسان رضوی به دنیا آمد. پس از گذراندن تحصیلات قدیم و جدید در مکتب‌خانه و دبیرستان و نیز آغاز تحصیل حوزوی در زادگاه خویش، پس از اخذ مدرک دیپلم، در سال 1360 جهت ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم عزیمت کرد. او که پیش از هجرت به قم، مقدمات حوزوی؛ از قبیل ادبیات عرب، منطق، بلاغت و مقداری از سطح را آموخته بود، در قم نیز بقیة دورة سطح و سطح عالی را در محضر اساتید فراگرفت و حدود ده سال در دروس خارج فقه و اصول حضرات آیات عظام: فاضل لنکرانی، حاج شیخ جواد تبریزی و وحید خراسانی شرکت نمود. وی همچنین در کنار فراگیری دروس عمومی حوزه، به مدت هجده سال، در دروس تخصصی فلسفه و عرفان اساتید بزرگی؛ چون آیت‌الله حسن زاده آملی و آیت‌الله انصاری شیرازی حضور پیدا کرد. او در حال حاضر، استاد حوزه علمیه قم و پژوهشکده امام خمینی (ره) در تهران است و نیز عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و مسئول علمی مقالات بخش فلسفه و کلام دایرةالمعارف قرآن کریم می‌باشد. دورة علم منطق، تحت عنوان «منطقیات» در چهار جلد که شرح مبسوطی بر یکی از متون قدیمی است، اثر تألیفی اوست. یادداشت حاضر، چکیده‌ای از مدخل «جهان بینی» دایرةالمعارف قرآن کریم می‌باشد که نویسنده محترم، پیش از درج در تارنمای دایرةالمعارف مذکور، آن را برای فصلنامه محفل ارسال نموده‌اند.

\*\*\*

دین، سنت اجتماعی انسان است که مسیر زندگی اجتماعی او را در دنیا مشخص می‌کند و سنت‌های اجتماعی مربوط به عمل، مبتنی بر اساس اعتقاد درباره هستی و نیز انسان بوده که جزئی از هستس است و از این رو قوانین و سنت‌های اجتماعی با اختلاف اعتقادات، متفاوت می‌شوند؛ بنابراین کسی که برای جهان، پروردگاری را باور دارد که مبدأ و معاد موجودات است و برای انسان، حیات جاویدی قائل است که با مرگ از بین نمی‌رود، در حقیقت جهان بینی خویش را با رهاورد انبیای الهی کامل ساخته و در زندگی خود در مسیری گام برمی‌دارد که سعادت و بهره‌مندی از نعمت را در حیات ابدی وی تضمین می‌کند، بر خلاف مادیین که به قوانین اجتماعی بر پایه زندگی محدود دنیوی پایبندند و در آخرت، از نعمت‌های آن جهان بهره‌ای ندارند. آن که به خدا و آخرت ایمان دارد، از خود و چشم‌انداز محدود زمان و مکان خود بیرون آمده و نیت و عملش ناشی از دید وسیع خداشناسی و آخرت‌اندیشی است: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (إسراء. 84) از آنجا که علم نظری صرف، عمل را به دنبال نمی‌آورد - گرچه عمل، متوقف بر آن است - اعتقادی که دین (سنت عملی) بر پایه آن استوار است، تنها علم نظری هستی و انسان‌شناسانه نیست، بلکه علم به لزوم عمل بر طبق داده‌های علمی هستی و انسان‌شناسانه و حکم به وجوب پیروی از معلوم نظری و التزام به آن است و این علم، عملی است؛ مانند اینکه لازم است انسان به عبادت معبود عالم (خدا) بپردازد و در اعمال خود جانب سعادت دنیوی و اخروی خویش را رعایت کند.

بنابراین دین، سنت عملی مبتنی بر اعتقاد است و ایمان که متعلق دعوت دینی است، اعتقاد صحیح درباره خدا، پیامبران و آخرت و نیز التزام به دستوراتی است که پیامبران از جانب خدا آورده‌اند و چون علوم عملی بر حسب شدت و ضعف انگیزه‌ها، شدت و ضعف می‌یابند، ایمان به خدا در صورتی نسبت به اعمال صالح و صفات زیبای نفسانی؛ مانند خشیت، خشوع و اخلاص اثربخش است که انگیزه‌های باطل و تسویلات شیطانی بر آن غلبه نکنند و ایمان، مقید به حال خاصی نباشد؛ چنان که خداوند فرموده است که برخی وی را فقط بر یک حال می‌پرستند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ» (حج. 11) البته انسان چون بر حسب طبع مادی خود همه امور را با معیارهای مادی می‌سنجد، می‌پندارد اصالت از آن حیات موقت دنیاست و مقاصد و مزیت‌های دنیوی، غرض نهایی از وجود او هستند و نعمت‌های دنیوی، نعمت حقیقی‌اند و محرومیت از آن، خسران است و تفاوت شخص دین‌مدار و غیرمتدین در این خصوص، آن است که غیر متدین از غیر دنیا خبر ندارد، ولی دین‌مدار در حد اعتقاد به آن اعتراف دارد، اما در مقام عمل پیوسته دچار نزاع و کشمکش میان عقیده و عمل است: «كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْأَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» (بقره. 20)

اگر مقصود از جهان بینی، برقرار کردن ارتباط میان همه استعدادها و مشاعر و عوامل درک درونی با جهان بیرونی باشد، بی‌تردید چنین جهان بینی همه‌جانبه‌ای انسان را از حالت بی‌طرفی در ارتباط با جهان بیرون آورده، او را به پذیرش اعتقادات خاص و انجام اعمالی به نام وظیفه وامی‌دارد. ما هنگامی که در جهان بینی خود بر خلاف پندار مادیین پذیرفتیم که عالم و نیز انسان از ناحیه خدا بی‌پرده آفریده نشده‌اند: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» (ص. 27)؛ بی‌درنگ به لزوم غایت آن؛ مانند تکامل که از آن به عبادت و بندگی تعبیر شده است، پی می‌بریم: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون» (ذاریات. 56) به گفته برخی یک مسلک و یک فلسفه زندگی خواه‌ناخواه بر نوعی تحلیل و اعتقاد درباره هستی و جهان مبتنی است که زیرساز و تکیه‌گاه فکری آن مکتب به شمار می‌رود. این زیرساز و تکیه‌گاه اصطلاحاً جهان بینی نامیده می‌شود. هدف‌هایی که یک مکتب عرضه می‌دارد و به تعقیب آن‌ها دعوت می‌کند، راه و روش‌هایی که تعیین و باید و نبایدهایی که انشاء می‌کند و مسئولیت‌هایی که پدید می‌آورد، همه به منزله نتایج لازم و ضروری جهان بینی آن مکتب‌اند؛ چنان که حکما حکمت را به نظری و عملی قسمت می‌کنند. حکمت نظری، دریافت هستی است، آن چنان که هست و حکمت عملی، دریافت خط‌مشی زندگی است، آن چنان که باید و این چنین باید‌ها نتیجه منطقی آن چنان هست‌هایند، به‌ویژه آن چنان هست‌هایی که فلسفه اولی و حکمت مابعدالطبیعه (متافیزیک) عهده‌دار بیان آن‌هاست. در مقابل این نظر، برخی بر این باورند که

درک و دریافت آنچه باید باشد را نمی‌توان از درک آنچه هست، نتیجه گرفت.

جهان‌بینی اغلب از یکی از سه منبع علم، فلسفه و دین نشأت می‌گیرد. جهان‌بینی علمی بر آزمون و تجربه مبتنی و از این جهت، دایره آن محدود است و از این رو از پاسخ به اساسی‌ترین مسائل جهان‌بینی؛ یعنی برداشت‌های کلی دربارهٔ مجموع جهان ناتوان است. جهان‌بینی فلسفی بر یک سلسله اصول بدیهی و انکارناپذیر استوار است و با روش استدلال برهانی پیش می‌رود و پاسخ‌گوی مسائل جهان‌بینی است و جهان‌بینی مذهبی در وحی و آموزه‌های الهی ریشه دارد و چنانچه هرگونه اظهار نظر کلی دربارهٔ هستی و جهان را جهان‌بینی فلسفی بدانیم، با قطع نظر از اینکه مبدأ آن استدلال عقلی یا تلقی وحی از جهات غیب باشد، باید جهان‌بینی مذهبی را یک نوع جهان‌بینی فلسفی بدانیم؛ ولی اگر به مبدأ شناخت، نظر داشته باشیم، مسلماً جهان‌بینی مذهبی و فلسفی، دو نوع جهان‌بینی‌اند. با توجه به وحدت قلمرو جهان‌بینی مذهبی و فلسفی، بر خلاف جهان‌بینی علمی، در برخی مذاهب؛ مانند اسلام، جهان‌بینی مذهبی در متن مذهب، رنگ فلسفی به خود گرفته و با تکیه بر عقل بر آن استدلال شده است؛ از این رو جهان‌بینی اسلامی با اینکه مذهبی است، عقلانی و فلسفی است؛ چنان که قرآن کریم در بسیاری از موارد برای تبیین مسائل اساسی اعتقادی؛ چون حقانیت خداوند متعال (فصلت 53؛ نیز همه آیه‌ای که از راه نشانه‌ها به بیان حقانیت خدا می‌پردازند)، توحید (انعام 75-79؛ انبیاء 22؛ مؤمنون 91؛ ابراهیم 42/...) و معاد (مؤمنون 115-116/...) به اقامه برهان پرداخته و همگان را به تفکر (بقره 266/)، تعقل (بقره 73/ و تدبر (ص 29) فراخوانده و آنان را از پیروی ظن و گمان (یونس 36/)، تقلید کورکورانه و بی‌دلیل (بقره 170/ و عمل و پیروی بدون علم (اسراء 36/ باز می‌دارد.

البته انسان در سایه عبادت و بندگی خدا می‌تواند به نوع دیگری از نگرش به جهان هستی بر پایه کشف و شهود دست یابد که از آن به جهان‌بینی عرفانی تعبیر می‌شود و از این رو برخی مفسران، مراد از عبادت را در آیه 56 سوره ذاریات، معرفتی دانسته‌اند که از راه عبودیت حاصل می‌شود و آن، چیزی جز معرفت کشفی نیست.

گفتنی است داده‌های علوم تجربی ممکن است فلسفه را در حل برخی مسائل جهان‌بینی یاری دهند؛ مثلاً اگر در فیزیک ثابت شود که ماده از تراکم انرژی پدید می‌آید و انرژی از سنخ حرکت است، نتیجه این خواهد بود که کل عالم ماده از سنخ حرکت است. این نتیجه اگر با این اصل فلسفی همراه شود که حرکت، پدیده‌ای نیازمند پدیدآورنده است، نتیجه می‌دهد که جهان ماده نمی‌تواند خود به خود موجود شود، بلکه محتاج خالق است و این از مسائل مهمی است که در جهان‌بینی مطرح است. البته گفته یادشده، غیر از اصطلاح «فلسفه علمی» است که در مارکسیسم مطرح می‌شود؛ زیرا مارکسیسم مدعی است برای تبیین مسائل جهان‌بینی به گونه صحیح باید روش فلسفی را برگزید، اما فلسفه‌ای که بر داده‌های تجربی و محسوسات مبتنی باشد، در حالی که اصطلاح یاد شده تناقض‌آمیز است؛ چون متد فلسفی، عقلی و شیوه علمی، تجربی و حسی است؛ از این رو فلسفه در برابر علم به معنای خاص آن است.

خداوند، انسان را به گونه‌ای آفریده است که قابلیت پذیرش توحید و قوانین اسلام را دارد و از این رو اعتقاد و عملی که اسلام به آن دعوت کرده، با مقتضای فطرت او هماهنگ است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَّا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ» (روم 30/)، «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَیْكُمْ الْأَیْمَانُ وَ زَیْنُهُ فِی قُلُوبِكُمْ» (حجرات 7/ و معلوم است که فطرت جز به علم و عملی که کمال واقعی و سعادت حقیقی انسان در آن باشد، رهنمون نیست؛ بنابراین اعتقاد اصلی دربارهٔ مبدأ و معاد و نیز آراء و عقایدی که متفرع بر آن‌اند، علوم و آرای حقیقی‌اند که سعادت انسان را تأمین می‌کنند و از این رو خداوند، دین اسلام را «دین حق» نامیده است: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِیْنِ الْحَقِّ» (صف 9/ و نیز دربارهٔ قرآن که بیانگر دین است، فرموده: آن به حق رهنمون می‌گردد: «بِهَدًی إِلَی الْحَقِّ» (احقاف 30/ و حق جز رأی و اعتقاد مطابق با واقع نیست که لازم آن، رشد بدون گمراهی است و این همان حکمت؛ یعنی رأی است که در صدق و سوددهی برای انسان، احکام دارد و هرگز کذب در آن راه ندارد و زیان‌بار نیست.

خداوند در آیه 113 سوره نساء به انزال حکمت بر پیامبر a اشاره فرموده: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» و قرآن را که برای دعوت نازل شده، به «حکیم» وصف کرده است: «الْقُرْآنُ الْحَکِیْمُ» (یس 2/ و پیامبر a را معلم حکمت خوانده است: «وَ یَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ.» (جمعه 2/ پس تعالیم قرآن کریم، تعلیم حکمت و شأن آن، بیان بطلان اصول اعتقادی باطل و خرافی است که در افهام مردم در زمینه جهان هستی و حقیقت انسان نفوذ کرده و نیز بیان اعتقادات حقیقی که مبدأ اعمال و بیانگر غایات و مقاصد انسانی است؛ چنان که مردم، اصالت را از آن زندگی مادی می‌دانند: «مَا هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا» (جاثیه 24/)، ولی قرآن، آن را سرگرمی و بازیچه می‌خواند: «وَمَا هَذِهِ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَیَوَانُ» (عنکبوت 64/ آن‌ها تأثیر در حوادث دنیا را از قبیل زندگی و مرگ، صحت و مرض، غنا و فقر و نعمت و نعمت، از آن علل و اسباب (ظاهری) دانسته‌اند: «بَلْ مَكْرُ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ» (سبأ 33/؛ قرآن، خدا را مؤثر (واقعی) می‌داند: «أَلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَلْمُرُ» (اعراف 54/)، «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ.» (یوسف 67/ ایشان خود را در مشیت نسبت به افعال خویش مستقل می‌دانند و قرآن آن‌ها را تخطئه می‌کند: «وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ.» (انسان 30/ آنان خود را در اطاعت و معصیت و هدایت‌گری و هدایت‌یابی مستقل می‌بینند، ولی قرآن، استقلال در آن‌ها را نفی می‌کند: «إِنَّكَ لَا تَهْتَدِی مِنْ أَحِبِّیْت.» (قصص 56/ ایشان برای خود نیرو قائل‌اند، اما قرآن آن را انکار می‌کند: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیْعًا.» (بقره 165/ آن‌ها مال و فرزندان و یاران را اسباب عزت خویش می‌دانند و قرآن بر خلاف آن حکم می‌کند: «أَبِیْتُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیْعًا» (نساء 139/)، «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ» (منافقون 8/ آنان کشته شدن در راه خدا را نابودی می‌دانند، ولی قرآن، آن را حیات می‌شمارد: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یَقْتُلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْیَاءٌ وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (بقره 154/ و همچنین سایر تعالیمی که به پیامبر a فرمان داده شده که مردم را به آن‌ها دعوت کرده: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِکْمَةِ» (نحل 125/ و مؤمنان نیز به سفارش آن‌ها به یکدیگر ترغیب گشته‌اند: «وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ» (عصر 1-3/)

پس قرآن در حقیقت قالب جدیدی از نظر علم و عمل برای انسان می‌سازد و افق تازه‌ای فرا روی او می‌گشاید که نشان از جاودانگی دارد: «اسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیْكُمْ» (أنفال 24/)، «وَأَمِنْ كَان مِیْتًا فَآحْیِیْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (انعام 122/)

جهان‌بینی اسلام، توحیدی است. توحید در اسلام به بهترین و خالص‌ترین وجه بیان شده است. بر اساس جهان‌بینی الهی همه مخلوقات

جهان تکویناً در برابر آفریدگار خویش خاضع و متواضع‌اند و قوانین تکوینی خود را از وی دریافت می‌کنند: «وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (آل عمران. 83) انسان نیز که جزئی از جهان است، قوانین تکوینی خویش را از خدا می‌گیرد و افزون بر تکوین از نظر تشریح نیز باید از خداوند اطاعت کند؛ زیرا خالق و ربّ جهان اوست؛ بنابراین مهم‌ترین ویژگی جهان‌بینی اسلامی، توحیدی بودن و یکتاگرایی آن است.

جهان‌بینی توحیدی؛ یعنی درک اینکه جهان از مشیتی حکیمانه پدید آمده و نظام هستی بر اساس خیر، جود، رحمت و رساندن موجودات به کمال‌های شایسته آن‌ها استوار است: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه. 50) بر اساس جهان‌بینی توحیدی، جهان یک‌قطبی و تک‌محوری است و ماهیت از اویی و به سوی اویی دارد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره 156)؛ و موجودات جهان با نظامی هماهنگ به یک سو و به طرف یک مرکز تکامل می‌یابند.

جهان با یک سلسله نظامات قطعی (سنن الهی) اداره می‌شود؛ مثلاً این قانون که هرگونه تغییر در خوشبختی و بدبختی اقوام به خود آن‌ها بازمی‌گردد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد 11)؛ از پایه‌های اساسی جهان‌بینی و جامعه‌شناسی در اسلام است. در جهان‌بینی توحیدی، انسان در میان موجودات، شرافت و کرامتی ویژه دارد و ارزش و مقام وی به اندازه‌ای است که شایستگی مقام خلافت الهی را یافته: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره 30)، «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» (یونس 14) و همه موجودات، مسخر او هستند: «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (جاثیه. 13) بنابراین از جمله ویژگی‌های جهان‌بینی اسلام، مثبت و مولد بودن آن است که به زندگی انسان، معنا و روح و هدف می‌دهد؛ زیرا او را در مسیری از کمال قرار می‌دهد که همواره رو به پیش دارد و در هیچ حد معینی نمی‌ایستد و همین امر، باعث ویژگی جذابیت آن می‌شود و به انسان نشاط می‌بخشد و هدف‌های متعالی و مقدس بر او عرضه می‌دارد و از انسان‌ها افرادی فداکار می‌سازد تا آنجا که برای کسب خشنودی خدا نه تنها مال، بلکه جان خویش را فدا می‌کنند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره. 207) جهان‌بینی اسلامی تنها جهان‌بینی‌ای است که در آن، مسئولیت افراد در برابر هم معنا می‌یابد و از این رو پویا و زنده است؛ چنان که واقع‌گراست؛ چون با حقایق خارجی و عینی سر و کار دارد، نه با تصورات عقلی مجرد و ایده‌آل‌ها و نمونه‌های فکری که در عالم خارج نمی‌توانند وجود پیدا کنند؛ از این رو آئینی را که برای زندگی بشر آورده، تحقق‌پذیر و در دسترس است. با توجه به ویژگی ربانی بودن جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلام که از جانب خدا فرو فرستاده شده و محافظت می‌شود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر. 9) قوانین آن ثابت، جامع و پاسخگوی همه نیازمندی‌ها، فراگیر و همگانی و نیز متعادل بوده، با یکدیگر متوازن و هماهنگ‌اند.